



...

خدایی که هست خدایی که داریم

خدارو باید بزرگ دید

بنده نیستند کسانی که
خدایی که می پرستن کوچیکه

...



• درس چهاردهم •

چرا سر رسیدن به خدا
مسابقه نمی‌دیم؟



توی درسای گذشته گفتیم اگه خدا رو بزرگ ببینیم، توی زندگی مون چه اتفاقی می افته. در باره بعضی از مهم ترین اتفاقی که می افته حرف زدیم:

۱. همه زندگی مون می شه اخلاص.
۲. با همه وجودمون به خدا اعتماد می کنیم.
۳. ترسمون از بین می ره و آرامش پیدا می کنیم.
۴. روی وعده های خدا حساب باز می کنیم.
۵. ناامیدی به طور کلی از بین می ره.
۶. تعریفمون از عزت عوض می شه.
۷. خودمون رو هیچ حساب می کنیم.
۸. حس عاشقانه مون به خدا متفاوت می شه و توی این حس عاشقانه، به احساس ذلت شیرینی میاد که فقط چشیدنیه.
۹. خشیت از خدا، وارد قلب آدم می شه. این خشیت که اومد، انگیزه ترک گناه رو هم با خودش میاره.
۱۰. تحمل مصیبت برامون آسون و حتی مصیبت برامون شیرین می شه.

سؤالی که از اول درسای برای همه تون پیش اومده بود، این بود:

چی کار کنیم که خدا رو بزرگ بینیم؟ بنده هم می‌گفتم صبر کنید تا عطش بیشتری برای پیدا کردن جواب این سؤال ایجاد بشه. توی ادامه درس ما می‌خوایم بریم سراغ پاسخ این سؤال؛ اما قبلش بذارید بازم توفقی داشته باشیم و به یه دغدغه‌ای که برای بعضیا پیش اومده جواب بدیم. اون دغدغه چیه:

چقدر این راه، راه پرپیچ و خمیه! هر طرف رو که می‌خوای بگیری، می‌بینی یه طرف دیگه روی زمینه. مطالعه می‌کنی، تکبر میاد. مطالعه نمی‌کنی، جهل دامت رو می‌گیره. عبادت می‌کنی، مبتلا به عُجب می‌شی. عبادت نمی‌کنی، غرق غفلت می‌شی. می‌ای به هیچ بودن خودت فکر کنی، ناامید می‌شی. می‌خوای ناامید نشی، برای همینم خودت رو کسی حساب می‌کنی؛ ولی از خدا غافل می‌شی. به بزرگی خدا می‌خوای توجه کنی، می‌بینی نمی‌تونی باهاش صمیمی بشی. می‌خوای باهاش صمیمی بشی، می‌بینی ادب بندگی رو دیگه مراعات نمی‌کنی.

بله، کاملاً درسته. راه پرپیچ و خمیه، باریکه، طی کردنش مشکله. اینا رو نمی‌گم که ناامید بشید، می‌گم که حواستون باشه این راه، بدون تضرع در خونه خدا و توسل به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اصلاً پیمودنی نیست.

اما این مسیر، راهی نیست که مقصد توی مقصد نشسته باشه و تورو نگاه کنه و بگه بیا. مقصد این مسیر که خود خداست، راهنمای آدمای سرگردونه. چقدر قشنگ توی دعای جوشن کبیر صدایش می‌زنیم: «یا دَلِيلَ الْمُتَحَيِّرِينَ» ای راهنمای آدمای سرگردون! بازم توی همین دعا می‌خونیم: «یا دَلِيلَ مَنْ لَا دَلِيلَ لَهُ، ای راهنمای

کسی که راهنمایی نداره».

مقصد این راه، اون جا ننشسته و بگه بیا، مقصد دستت رو گرفته و می‌گه برو. هیچ کسم که راهنمای تو نباشه، خودش هست. تو دعای جوشن کبیر چی می‌گی؟ «یا ذَلِيلَ مَنْ لا ذَلِيلَ لَهُ، ای راهنمای کسی که راهنمایی نداره». چه قدر قشنگ امام سجاد علیه السلام توی مناجاتش با خدا عرض می‌کنه: «سَيِّدِي لَوْلَا تَوْفِيْقُكَ ضَلَّ الحَائِرُونَ؛ آقای من! اگر توفیق تو نبود، این آدمای حیرون و سرگشته منحرف می‌شدند». بعدم در ادامه این مناجات عرض می‌کنه: «أَنْتَ سَهَّلْتَ لَهُمُ السَّبِيْلَ حَتَّى وَصَلُوا؛ تو هستی که راه رو بر اینا آسون کردی تا به تو رسیدند».^۱

امام سجاد علیه السلام یه سلسه مناجاتی دارند که معروف به مناجات خمس عشره. یکی از مناجات هاش، مناجات المریدینه. معرکه‌ایه این مناجات. دوست داشتنی و خوندنیه. مناجات المریدین، مناجات کساییه که اراده کردند به خدا برسن. همون اول حرف آخر رو می‌زنه:

سُبْحَانَكَ مَا أَضْيَقُ الطَّرِيقَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ تَكُنْ ذَلِيلَهُ وَمَا أَوْضَحَ
الحَقِّ عِنْدَ مَنْ هَدَيْتَهُ سَبِيْلَهُ.^۲

منزهی تو! چه قدر تنگ است راه‌ها برای کسی که تو راهنمایش نباشی و چه اندازه حق، روشن و آشکار است در نزد کسی که تو راهش را نشان داده‌ای.

کاش می‌شد حس و حال رو با واژه‌ها منتقل کرد. وقتی همین

۱. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۷۰.

۲. همان، ص ۱۴۷.

فراز ابتدایی رو می خونی انگاریه آب خنکی ریختن روی جیگر آتش گرفته. خیلی خیال آدم رو راحت می کنه. آره، این راه خیلی باریک و پر پیچ خمه؛ اما برای کی؟ برای کسی که خدا راهنماش نباشه. این همه دغدغه ای که فهرست شد، همه به جاست؛ اما برای وقتی ما بخوایم بدون خدا توراه خدا قدم بذاریم. وقتی خدا دست من و شما رو می گیره، دیگه چرا غم و غصه؟ چرا نگرانی؟ چرا تشویش و حیرت؟

إِلٰهِي فَاسْلُكْ بِنَا سُبُلَ الْوُصُولِ إِلَيْكَ وَ سَيِّرْنَا فِي أَقْرَبِ الطَّرِيقِ
لِلْوُفُودِ عَلَيْكَ.

خدایا! پس ما را به راه های رسیدن به خودت بینداز و در
نزدیک ترین راهی که به تو می رسد ما را سیر بده!

معنای «فاسلک» خیلی قشنگه. اگه بخوایم یه کم قشنگی
معناش رو برسونیم، باید این طوری بگیم: گاهی یه نفر یه راهی
رو نشون می ده و می گه برو. گاهی هم نه، دستت رو می گیره و توی
اون راه می بردت. وقتی به خدا می گی «فاسلک»، داری این دومی
رو ازش طلب می کنی. خدایا! دستم رو بگیر و منو ببر به راهی که به
تو می رسه.

راه از ما تا خدا خیلی دوره، بیمودنشم خیلی سخت؛ اما حضرت
به خدا عرض می کنه:

قَرَّبَ عَلَيْنَا الْبَعِيدَ وَ سَهَّلَ عَلَيْنَا الْعَسِيرَ الشَّدِيدَ.

دور را برای ما نزدیک کن و سخت و دشوار را برای ما آسان.

این جمله یعنی یه دنیا امید، یعنی ناامیدی ممنوع، یعنی هر

کی ناامید باشه با وجود این خدا، خیلی آدم بدیه. راه، دوره، بله، ولی چون خدا هست، نزدیک می‌شه. کار، سخته، بله؛ ولی چون خدا هست آسون می‌شه.

وَأَلْحَقْنَا بِعِبَادِكَ الَّذِينَ هُمْ بِالْبِدَارِ إِلَيْكَ يُسَارِعُونَ.
و ما را ملحق کن به آن بندگان که در پیشی گرفتن به سوی تو شتاب می‌کنند.

از این جا حضرت می‌خوان ویژگی‌های بنده‌های خدا رو بگن. پس گوشه رو تیز کنیم. اگه می‌خوایم این راه طولانی، برامون نزدیک بشه و سختیاش آسون، خوب توجه کنیم ببینیم این بنده‌های خاص خدا چه ویژگی‌هایی دارن.

خدایا! من رو ملحق کن به اون بنده‌ها که برای پیشی گرفتن و رسیدن به تو با هم مسابقه می‌دن. «یُسَارِعُونَ» به معنای شتاب گرفتن هست؛ اما توش معنای رقابت هم نهفته.

پس اولین وصف این بنده‌های خاص اینه که برای رسیدن زودتر به خدا اهل مسابقه‌ان. ماها چه قدر نیاز داریم به این مسابقه! مردم توی دنیا با هم مسابقه گذاشتن که این اندازه دغدغه دنیا زیاد شده. یه زمانی مردم این قدر اهل مسابقه برای دنیا نبودن؛ برای همینم این همه دغدغه دنیایی بین مردم نبود؛ اما حالا که بحث مسابقه و عقب نمودننه، توی زندگی خیلیا دنیا دغدغه اصلی شده. حالا فرض کنید اگه مسابقه زودتر رسیدن به خدا هم بین مردم وجود داشت، چی می‌شد.

این مسابقه‌ای که امام سجاد علیه السلام خیلی لطیف بهش اشاره می‌کنن، سر رسیدن به خدا هم نیست، سر شتاب گرفتن و زودتر

رسیدن به خداست. چون «بدار» به معنای شتاب گرفتن به سمت
یه چیزیه.^۱

یه خرده فکر کنید به این مسابقه. خیلی مسابقه عجیب و
غریبیه. اگه می‌خواید خدا توی نگاه جامعه بزرگ بشه، باید این
مسابقه رو بین مردم راه بندازید. نفس ایجاد مسابقه باعث می‌شه،
هدف مسابقه بزرگ بشه. باعث می‌شه مردم روی هدف مسابقه
بیشتر حساس بشن، بیشتر پی این هدف برن.

اصلاً در این تردید نکنید که این مسابقه، لازمه زندگی مونه.
همیشه دغدغه این رو داشته باشیم که از اعضای خانواده مون، از
دوستامون، از همسرمون و از همه برای رسیدن به خدا جلو بزیم.
این حس و حاله چنان وجودمون رو پراز دغدغه خدا می‌کنه
که حد و اندازه نداره. ذهنمون رو حساس می‌کنه. نگاهمون رو
صیاد می‌کنه. همش دنبال چیزایی می‌گردیم که ما رو زودتر به خدا
برسونه؛ در حالی که تا دیروز همین چیزا بود؛ ولی ما بهش حساس
نبودیم.

تا دیروز پسره می‌رفت مدرسه و یه عالمه بطری خالی نوشابه
سرراهش ریخته بود؛ اما توجه نمی‌کرد. دیروز توی مدرسه گفتن
برای حفظ محیط زیست یه مسابقه گذاشتیم؛ اگه کسی آخر هفته
پنجاه تا بطری خالی نوشابه بیاره تحویل بده، بهش فلان جایزه رو
می‌دیم.

این پسره بازیگوش، دیگه چشمش می‌شه صیاد؛ صیاد خیلی
از چیزایی که تا دیروز نمی‌دید و حالا می‌بینه؛ اما امروز فقط بطری

خالی نوشابه رو نمی‌بینه، خیلی از چیزای دیگه رو هم می‌بینه. چون ذهن و چشمش حساس شده و وقتی دنبال بطری می‌گرده، چیزای دیگه رو هم پیدا می‌کنه.

وقتی زودتر رسیدن به خدا دغدغه‌مون می‌شه، خیلی چیزایی رو که نمی‌دیدیم، می‌بینیم، خیلی از چیزا که برامون بی‌اهمیت بود، با اهمیت می‌شه. غیر از بندگی دیگه چی هست که آدم رو به خدا برسونه؟ هیچی، فقط بندگی. آدم اهل مسابقه دلش نمی‌خواد که توی مسابقهٔ بندگی از کسی عقب بیفته. برای همینم همش دنبال چیزایی می‌گرده که مصداق بندگی باشن؛ کمک به دیگران، گذشت، بردباری، تواضع، مراقبت از آبروی دیگران، قناعت، پرهیز از اسراف، دوری کردن از غیبت، ترک سوء ظن و

به این آیه دقت کنید. نمیدونم چرا کمتر روی این آیه کار شده. شنیدیمش؛ ولی روش زیاد فکر نکردیم:

فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ!

در کارهای خیر از هم سبقت بگیرید.

خدا رسماً داره دعوت به مسابقه می‌کنه. چرا حواسمون به این نیست که این مسابقه چه تأثیری توی تربیت آدمای داره؟ آگه خدا امر به مسابقه کرده، معنانش اینه که جامعهٔ اسلامی برای رسیدن به کمال، نیاز به این مسابقه داره. بدون این مسابقه اصلاً نمی‌تونه به کمال واقعیش برسه.

قرآن می‌گه:

بِیَدِكَ الْخَيْرُ!

[خدایا!! همه خیر دست توست.]

وقتی می‌گیم در کار خیر از هم پیشی بگیرید، یعنی برای رسیدن به خدا از هم سبقت بگیرید؛ چون همه خیر دست خداست، شما از هر طرف که برای خیر حرکت کنید، به خدا می‌رسید. حالا این روایت رو هم بذارید کنار آیه «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ ۲

ما اصل و اساس هر خیری هستیم.

اون آیه و این روایت کنار هم دیگه که قرار می‌گیره این طوری معنا می‌شه که: آهای بنده‌های من! مسابقه بذارید با هم دیگه. سرچی؟ سر این که کی زودتر برسه به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام. هر کی زودتر رسید به امام زمانش، اون برنده مسابقس. حالا جامعه ای رو تصور کنید که همه شون با هم دارن مسابقه می‌دن که زودتر برسن به امام زمانشون. امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام اصل خیره دیگه و خدا هم فرمود برای رسیدن به خیر از هم سبقت بگیرید. چه کولاکی به پا می‌شه توی این جامعه؟! الآن توی جامعه ما این مسابقه نیست. خب نباشه، ما که می‌تونیم توی محیط دور و بر خودمون این مسابقه رو برپا کنیم. یه عالمه در باره بُعد اجتماعی بودن انسان حرف زده شده و

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۲۶.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۴۲.

این که چه استفاده‌هایی می‌شه از زندگی اجتماعی کرد؛ اما کمتر در این باره حرف زده شده که انسان برای رسیدن به مولاش چه استفاده‌ای می‌تونه از محیط پیرامونیش بکنه. «فاستبقوا الخیرات» با توضیحاتی که دادم نشون می‌ده که انسان برای رسیدن به مولا و امامش چه قدر خوب می‌تونه از بُعد اجتماعی استفاده بکنه. حالا معلوم می‌شه چرا به ما می‌گن در امور معنوی به بالا دست خودت نگاه کن و توی امور دنیایی به پایین دستت. اگه توی امور دنیایی نگاهمون به بالا دست باشه، مسابقه دنیا راه می‌افته بین ما، و نتیجش هم می‌شه بزرگ شدن دنیا؛ ولی اگه توی امور معنوی نگاهمون به بالا دست باشه، مسابقه خدا بین ما راه می‌افته و خدا توی نگاهمون بزرگ می‌شه.

اگه توی امور معنوی نگاهمون به پایین دست باشه، انگیزه حرکت آزمون گرفته می‌شه. مشکل ما اینه که داریم برعکس عمل می‌کنیم، تو دنیا نگاهمون به بالادستیا خیره شده و توی آخرت به پایین دستیا توجه می‌کنیم. برای همینم هست که هر چی از دنیا به دست می‌آریم، سیر نمی‌شیم و به همون اندازه از خدا که داریم قانعیم.

درسته خیلی روی این مناجات داریم متوقف می‌شیم؛ ولی واقعاً حیفه که ازش به راحتی بگذریم. بخشی از پاسخ سوآلی که مدت هاست منتظرش هستید، توی همین مناجاته: چی کار کنیم خدا توی نگاهمون بزرگ باشه؟

دعا کنیم به روزی برسه که به قدری دغدغه رسیدن به اماممون به جون همه مون بیفته که روز و شبمون را به تسخیر خودش

دربیاره. امروز این دغدغه برای به دست آوردن پول، برای به دست آوردن دنیا، برای به دست آوردن جایگاه اجتماعی و... توی وجود خلیامون هست. کاش جای این دغدغه‌ها با هم عوض می‌شد! خواهش می‌کنم به متنی که براتون نوشتم، خیلی خوب دقت کنید.

کاش تو پول بودی!
هرچه برایت وقت می‌گذاشتیم، کم بود
و هر چقدر به دستت می‌آوردیم، باز هم دلمان آرام نمی‌شد.

تو اگر پول بودی
برای به دست آوردن حاضر بودیم خودمان را ذلیل کنیم.
زیر زمین بودی یا روی قلعه قاف، باز هم پیدایت می‌کردیم.
تو اگر پول بودی
دیگر لازم نبود مردم را التماس کنیم که به یادت باشند.
در میان نماز هم تو فراموش نمی‌کردند.
اصلاً از ابتدا تا انتهای نماز، همه در اندیشه یافتن تو بودند.

می‌دانی اگر پول بودی
و مردم احتمال می‌دادند که تو را گم کرده‌اند
چه غوغایی روی زمین می‌شد؟
همه از هم سراغ تو را می‌گرفتند.

چرا پول نشدی
تا ما تو را پس انداز کنیم برای روز مبادا؟
و وقتی خواستیم دست به کاری بزنیم
بشوی سرمایه‌مان
و وقتی به کَارت زدیم و زیاد شدی
خُلقمان نیکو شود و زبانمان نرم؟
می‌بینی امروز پول به جانمان بسته است؟
خب تو اگر پول بودی، به جان ما بسته می‌شدی
و هر جا که می‌رفتیم، با ما بودی.

ما دینمان را به پول می‌دهیم
ولی پولمان را به هیچکس نمی‌دهیم.
تو اگر پول می‌شدی، دینمان را می‌دادیم به تو
و تو را با هیچ چیز و هیچ کس عوض نمی‌کردیم.
دینی که دست تو باشد، همیشه محفوظ است.

آرامش و قرار ما بسته شده به پول.
وقتی که هست
مثل کودکی در آغوش مادر، آرام آرام.
وقتی که نیست
مثل کودکی هستیم که مادرش را گم کرده، بی‌قرار بی‌قرار.
تو اگر پول بودی، می‌شدی آرامشمان
و اگر کمی از تو دور می‌شدیم

قلبمان به آهنگ وحشت می‌تپید.

دوستی‌های ما به پول گره خورده.

هر کس که پول بیشتری دارد

دوست بیشتری هم دارد

و کسی که فقیر است

دست کسی به دوستی به سویی دراز نمی‌شود.

حالا فکرش را بکن

تو اگر پول بودی، می‌شدی ملاک دوستی‌ها.

هر که تو را بیشتر داشت، دوست بیشتری هم داشت

و کسی که از تو تهی بود، دور و برش خالی بود.

آن وقت همه برای رهایی از تنهایی

می‌گشتند به دنبال تو

تا تو را بیشتر داشته باشند.

ما به کسی پولمان را قرض نمی‌دهیم

و اگر دادیم، دوست داریم بیش از آنچه داده‌ایم، پس بگیریم.

تو اگر پول بودی، دیگر ربا در حکم اعلام جنگ با خدا نبود

و اگر همه مردم اهل ربا می‌شدند

دنیا آباد می‌شد از تو

چقدر خوب می‌شد اگر می‌شد تو را قرض بدهیم

به شرط این که بیشترت را پس بگیریم.

امروز ما برای گرفتن حقدمان هم باید پول بدهیم.
اسمش هدیه است یا رشوه، بماند
اما وقتی پول می‌دهیم، گره از کارمان باز می‌شود.
تو چرا پول نشدی تا فتوا دهیم:
رشوه دادن، بالای هر کاری که باشد، واجب است
و هر که رشوه ندهد، مسلمان نیست
و آنکه رشوه را رد کند، آدم نیست؟

امروز در ازدواج‌ها برای زن‌هایمان قیمت تعیین می‌کنند.
پیش از ازدواج، مجلسی برپا می‌کنند.
مهریه، قیمت زن است در این مجلس.
خب تو اگر پول بودی
دیگر کسی نمی‌گفت هر چه مهریه کمتر، بهتر
و دیگر هیچ مردی از بالا بودن مهریه نمی‌ترسید.
هر کسی که می‌خواست ازدواج کند
باید تو را بیشتر به دست می‌آورد
تا کسی، دلش بکشد به پیوند خوردن با او.

ما پول‌هایمان را جایی می‌گذاریم
که هیچ دزدی چشم طمع به آن ندوزد
و بارها به آن سر می‌زنیم تا خیالمان راحت باشد
که چیزی از پول‌هایمان کم نشده.
تو پول نیستی که اضطراب از دست دادنت را نداریم

و سال به سال هم به دلمان سر نمی‌زنیم
تا ببینیم هستی یا رفته‌ای.

مسابقه‌ای این جا به راه افتاده که بیا و ببین!
پول، امروز شده دستمایه چشم و هم چشمی‌ها
هر کسی به دیگران چشم می‌دوزد
و خودش را قیاس می‌کند با آنها
تا نکند چیزی از دیگران کم بیاورد.
چشم و هم چشمی‌ها، زندگی را تنگ کرده بر همه.
تو اگر پول بودی

به جای این که مردم را نهی کنیم از چشم و هم چشمی
چشم و هم چشمی را افضل اعمال می‌نامیدیم
و خودمان بازار این مسابقه را گرم می‌کردیم.

امروز بازار ما گرم است از مشتریانی که عطش خرید دارند
و تاجرانی که طمع فروش شان فروکش نمی‌کند.
گرمی بازار ما به پول است، پول.
رد و بدل کردن پول، مایه آرامش مشتری و کاسب است.
بازار، بیشتر از مسجد رونق دارد امروز.
تو اگر پول بودی، باید همه را توصیه می‌کردیم به مصرف.
هرچه مصرف بیشتر، زندگی بهتر.
چقدر خوب است دنیای مصرف زده‌ای که تو پولش باشی!
و چقدر خوشبخت‌اند مردمان چنین دنیایی

اگر لحظه لحظه عمرشان را در بازار بگذرانند!
فضیلت بازار این دنیا
از مسجد دنیایی که ذکر تو را از یاد برده، بیشتر است.
به بازاری که تو پولش باشی
نباید دیر وارد شد و زود خارج شد.
این بازار باید شبانه روز باز باشد.

کسی می‌گفت: «با پول اگر بشود هر چیزی خرید
با آن نمی‌شود دلی را خرید.
با پول شاید بشود لبخند را به زور روی لب نشانند
اما محبت را به زور نمی‌شود وارد دل کرد».

راست می‌گفت.
این، نقص پول ماست
اما تو اگر پول بودی
با تو می‌شد هر دل سنگی را خرید و عاشق کرد.

در میان ما شعار می‌دهند: «پول، چرک کف دست است»
ولی برای به دست آوردن همین چرک
خودت می‌دانی چه دل‌هایی که پراز غصه نمی‌شود
و چه دین‌هایی که بر باد نمی‌رود
و چه حق‌هایی که زیر پا له نمی‌شود.
تو پول ما باش تا شعارمان تغییر کند و بگوییم:

«پول، نور چشم است و مایه طهارت
و با پول می شود غبار غصه ها را از دل زدود
و ستون دین مردم را محکم کرد
و حق هر کسی را به دستش داد».

امروز پول ما با جنگ و تحریمی
با خط و نشان دشمن دژخیمی
ارزشش بالا و پایین می شود
و ثروتمند دیروز، فقیر امروز می شود.
خاصیت ما این است که در سختی ها
بیشتر سراغ تو را می گیریم.
کاش تو پول ما بودی!
آن وقت، با هر خط و نشانی که برای ما می کشیدند
ارزش پولمان بیشتر می شد
و هرچه تحریممان می کردند، پولدارتر می شدیم
و اگر جنگی به پا می شد، ثروتمان به آسمان می رسید!

آقا! مرا ببخش
و این آرزوهای کوتاه بینانه را بگذار به حساب کوچکی ام.
تو امام ما باش و امام ما بمان.
کسی که امامش را تنها سرمایه زندگی اش نداند
لیاقتش همان بندگی چرک کف دست است
و آن که تو را قیمت خدا نمی داند

بگذار در مرداب سکه‌ها و اسکناس‌ها
هر لحظه هزار بار جان دهد.
اگر هفت آسمان و هفت زمین
و هر چه در این میان است، طلای سرخ شود
باز هم قیمت یک تار موی تو نیست.

ما اگر باور می‌کردیم که داشتن تو، داشتن همه چیز است
و نداشتنت، فقر محض
صبح و شاممان کوشش می‌شدیم برای به دست آوردن تو
و پیکرمان می‌شد چشم برای نگاهبانی از تو.

سرمایه خدا!
به ما بفهمان که تو
تنها ثروت زمین و آسمانی (۱۳۹۶/۸/۲۷)